

# رباعیات خیام

## فہرست مطالب

۱۷	رباعی شمارہ ۱
۱۸	رباعی شمارہ ۲
۱۹	رباعی شمارہ ۳
۲۰	رباعی شمارہ ۴
۲۱	رباعی شمارہ ۵
۲۲	رباعی شمارہ ۶
۲۳	رباعی شمارہ ۷
۲۴	رباعی شمارہ ۸
۲۵	رباعی شمارہ ۹
۲۶	رباعی شمارہ ۱۰
۲۷	رباعی شمارہ ۱۱

۲۸	رباعی شماره ۱۲
۲۹	رباعی شماره ۱۳
۳۰	رباعی شماره ۱۴
۳۱	رباعی شماره ۱۵
۳۲	رباعی شماره ۱۶
۳۳	رباعی شماره ۱۷
۳۴	رباعی شماره ۱۸
۳۵	رباعی شماره ۱۹
۳۶	رباعی شماره ۲۰
۳۷	رباعی شماره ۲۱
۳۸	رباعی شماره ۲۲
۳۹	رباعی شماره ۲۳

۴۰	رباعی شماره ۲۴
۴۱	رباعی شماره ۲۵
۴۲	رباعی شماره ۲۶
۴۳	رباعی شماره ۲۷
۴۴	رباعی شماره ۲۸
۴۵	رباعی شماره ۲۹
۴۶	رباعی شماره ۳۰
۴۷	رباعی شماره ۳۱
۴۸	رباعی شماره ۳۲
۴۹	رباعی شماره ۳۳
۵۰	رباعی شماره ۳۴
۵۱	رباعی شماره ۳۵

۵۲	رباعی شماره ۳۶
۵۳	رباعی شماره ۳۷
۵۴	رباعی شماره ۳۸
۵۵	رباعی شماره ۳۹
۵۶	رباعی شماره ۴۰
۵۷	رباعی شماره ۴۱
۵۸	رباعی شماره ۴۲
۵۹	رباعی شماره ۴۳
۶۰	رباعی شماره ۴۴
۶۱	رباعی شماره ۴۵
۶۲	رباعی شماره ۴۶
۶۳	رباعی شماره ۴۷

٤٨	رباعی شماره ٤٨
٤٩	رباعی شماره ٤٩
٥٠	رباعی شماره ٥٠
٥١	رباعی شماره ٥١
٥٢	رباعی شماره ٥٢
٥٣	رباعی شماره ٥٣
٥٤	رباعی شماره ٥٤
٥٥	رباعی شماره ٥٥
٥٦	رباعی شماره ٥٦
٥٧	رباعی شماره ٥٧
٥٨	رباعی شماره ٥٨
٥٩	رباعی شماره ٥٩

٧٦	رباعی شماره ٦٠
٧٧	رباعی شماره ٦١
٧٨	رباعی شماره ٦٢
٧٩	رباعی شماره ٦٣
٨٠	رباعی شماره ٦٤
٨١	رباعی شماره ٦٥
٨٢	رباعی شماره ٦٦
٨٣	رباعی شماره ٦٧
٨٤	رباعی شماره ٦٨
٨٥	رباعی شماره ٦٩
٨٦	رباعی شماره ٧٠
٨٧	رباعی شماره ٧١

۸۸	رباعی شماره ۷۲
۸۹	رباعی شماره ۷۳
۹۰	رباعی شماره ۷۴
۹۱	رباعی شماره ۷۵
۹۲	رباعی شماره ۷۶
۹۳	رباعی شماره ۷۷
۹۴	رباعی شماره ۷۸
۹۵	رباعی شماره ۷۹
۹۶	رباعی شماره ۸۰
۹۷	رباعی شماره ۸۱
۹۸	رباعی شماره ۸۲
۹۹	رباعی شماره ۸۳



۱۰۰	رباعی شماره ۸۴
۱۰۱	رباعی شماره ۸۵
۱۰۲	رباعی شماره ۸۶
۱۰۳	رباعی شماره ۸۷
۱۰۴	رباعی شماره ۸۸
۱۰۵	رباعی شماره ۸۹
۱۰۶	رباعی شماره ۹۰
۱۰۷	رباعی شماره ۹۱
۱۰۸	رباعی شماره ۹۲
۱۰۹	رباعی شماره ۹۳
۱۱۰	رباعی شماره ۹۴
۱۱۱	رباعی شماره ۹۵

۱۱۲	رباعی شماره ۹۶
۱۱۳	رباعی شماره ۹۷
۱۱۴	رباعی شماره ۹۸
۱۱۵	رباعی شماره ۹۹
۱۱۶	رباعی شماره ۱۰۰
۱۱۷	رباعی شماره ۱۰۱
۱۱۸	رباعی شماره ۱۰۲
۱۱۹	رباعی شماره ۱۰۳
۱۲۰	رباعی شماره ۱۰۴
۱۲۱	رباعی شماره ۱۰۵
۱۲۲	رباعی شماره ۱۰۶
۱۲۳	رباعی شماره ۱۰۷

۱۲۴	رباعی شماره ۱۰۸
۱۲۵	رباعی شماره ۱۰۹
۱۲۶	رباعی شماره ۱۱۰
۱۲۷	رباعی شماره ۱۱۱
۱۲۸	رباعی شماره ۱۱۲
۱۲۹	رباعی شماره ۱۱۳
۱۳۰	رباعی شماره ۱۱۴
۱۳۱	رباعی شماره ۱۱۵
۱۳۲	رباعی شماره ۱۱۶
۱۳۳	رباعی شماره ۱۱۷
۱۳۴	رباعی شماره ۱۱۸
۱۳۵	رباعی شماره ۱۱۹

۱۳۶	رباعی شماره ۱۲۰
۱۳۷	رباعی شماره ۱۲۱
۱۳۸	رباعی شماره ۱۲۲
۱۳۹	رباعی شماره ۱۲۳
۱۴۰	رباعی شماره ۱۲۴
۱۴۱	رباعی شماره ۱۲۵
۱۴۲	رباعی شماره ۱۲۶
۱۴۳	رباعی شماره ۱۲۷
۱۴۴	رباعی شماره ۱۲۸
۱۴۵	رباعی شماره ۱۲۹
۱۴۶	رباعی شماره ۱۳۰
۱۴۷	رباعی شماره ۱۳۱

۱۴۸	رباعی شماره ۱۳۲
۱۴۹	رباعی شماره ۱۳۳
۱۵۰	رباعی شماره ۱۳۴
۱۵۱	رباعی شماره ۱۳۵
۱۵۲	رباعی شماره ۱۳۶
۱۵۳	رباعی شماره ۱۳۷
۱۵۴	رباعی شماره ۱۳۸
۱۵۵	رباعی شماره ۱۳۹
۱۵۶	رباعی شماره ۱۴۰
۱۵۷	رباعی شماره ۱۴۱
۱۵۸	رباعی شماره ۱۴۲
۱۵۹	رباعی شماره ۱۴۳

۱۶۰	رباعی شماره ۱۴۴
۱۶۱	رباعی شماره ۱۴۵
۱۶۲	رباعی شماره ۱۴۶
۱۶۳	رباعی شماره ۱۴۷
۱۶۴	رباعی شماره ۱۴۸
۱۶۵	رباعی شماره ۱۴۹
۱۶۶	رباعی شماره ۱۵۰
۱۶۷	رباعی شماره ۱۵۱
۱۶۸	رباعی شماره ۱۵۲
۱۶۹	رباعی شماره ۱۵۳
۱۷۰	رباعی شماره ۱۵۴
۱۷۱	رباعی شماره ۱۵۵

۱۷۲	رباعی شماره ۱۵۶
۱۷۳	رباعی شماره ۱۵۷
۱۷۴	رباعی شماره ۱۵۸
۱۷۵	رباعی شماره ۱۵۹
۱۷۶	رباعی شماره ۱۶۰
۱۷۷	رباعی شماره ۱۶۱
۱۷۸	رباعی شماره ۱۶۲
۱۷۹	رباعی شماره ۱۶۳
۱۸۰	رباعی شماره ۱۶۴
۱۸۱	رباعی شماره ۱۶۵
۱۸۲	رباعی شماره ۱۶۶
۱۸۳	رباعی شماره ۱۶۷

۱۸۴	رباعی شماره ۱۶۸
۱۸۵	رباعی شماره ۱۶۹
۱۸۶	رباعی شماره ۱۷۰
۱۸۷	رباعی شماره ۱۷۱
۱۸۸	رباعی شماره ۱۷۲
۱۸۹	رباعی شماره ۱۷۳
۱۹۰	رباعی شماره ۱۷۴
۱۹۱	رباعی شماره ۱۷۵
۱۹۲	رباعی شماره ۱۷۶
۱۹۳	رباعی شماره ۱۷۷
۱۹۴	رباعی شماره ۱۷۸



## رباعی شماره ۱

بر خنیر و بیابا برای دل ما      حل کن به جمال خویشتن مشکل ما  
یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم      زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما

## رباعی شماره ۲

چون عهده نمی شود کسی فردارا      حالی خوش دار این دل پر سودارا  
می نوش به ما هتاب ای ماه که ماه      بسیار بتابد و نیاید مارا

## رباعی شماره ۳

قرآن که مسین کلام خوانند آن را      که گاه نه بردوام خوانند آن را  
برکرد پیا له آیتی هست مقیم      کاند ر همه جامد ام خوانند آن را

## رباعی شماره ۴

کرمی نخوری طعنه من مسترا      بنیادکن توحید و دسترا  
توغره بدان مشک که می میخوری      صد لقمه خوری که می غلام ست آرا

## رباعی شماره ۵

هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا      چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا  
معلوم نشد که در طربخانه خاک      نقاش ازل بهر چه آراست مرا

## رباعی شماره ۶

ماییم و می و مطرب و این کنج خراب      جان و دل و جام و جامه پرد و شراب  
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب      آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

## رباعی شماره ۷

آن قصر که جمشید را و جام گرفت      آه بچه کرد و روبه آرام گرفت  
بهرام که کور می گرفتی همه عمر      دیدی که چکونه کور بهرام گرفت

## رباعی شماره ۸

ابر آمد و باز بر سر سبزه کریت      بی باده گلزنک نمی باید زیست  
این سبزه که امروز تماشاگه ماست      تا سبزه خاک ماتماگه کیست



## رباعی شماره ۹

اکنون که گل سعادت پربار است      دست تو ز جام می چرا بیکار است  
می خور که زمانه دشمنی خدار است      دریا فن روز چنین دشوار است

## رباعی شماره ۱۰هـ

امروز ترا دسترس فردانیت      و اندیشه فردات به جز سودانیت  
ضایع مکن این دم اردلت شیدانیت      کاین باقی عمر را بهایدانیت

## رباعی شماره ۱۱

ای آمده از عالم روحانی تفت  
حیران شده در پنج و چهاروشش و هفت  
می نوش ندانی ز کجا آمده ای  
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

## رباعی شماره ۱۲

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست      بیدادگری شیوه دیرینه تست  
ای خاک اگر سینه تو بشکافند      بس کوهر قیمتی که در سینه تست

## رباعی شماره ۱۳

ای دل چو زمانه می کند غمناکت      ناکه برو دز تن روان پاکت  
بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند      زان پیش که سبزه برود از خاکت

## رباعی شماره ۱۴

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت      کس نیست که این کوهر تحقیق بسفت  
هر کس سخنی از سر سودا گفتند      ز آن روی که هست کس نمی داند گفت

## رباعی شماره ۱۵

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است      در بند سر زلف نگاری بوده ست  
این دسته که برگردن اومی بینی      دستی ست که برگردن یاری بوده ست

## رباعی شماره ۱۶

این کوزه که آبخواره مُردورِست      از دیده شایست و دل دستورِست  
هر کاسه می که بر کف مخمورِست      از عارض مستی و لب مستورِست



## رباعی شماره ۱۷

این کهنه رباط را که عالم نام است      و آراکند ابلق صبح و شام است  
نرمی ست که دمانده صد جمید است      قصریست که تکیه گاه صد بهرام است

## رباعی شماره ۱۸

این یک دوسه روز نوبت عمر گذشت  
چون آب به جویبار و چون باد به دشت  
هرگز غم دوروز مرا یاد نکشت  
روزی که نیامده ست و روزی که گذشت

## رباعی شماره ۱۹

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است      در صحن چمن روی دل افروز خوش است  
از دی که گذشت هر چه کوی خوش نیست      خوش باش وز دی ملوک امروز خوش است

## رباعی شماره ۲۰

پیش از من و تو لیل و نهار می بوده است      گردنده فلک نیز بکاری بوده است  
هر جا که قدم نمی تو بر روی زمین      آن مردک چشم بکاری بوده است

## رباعی شماره ۲۱

تا چند زخم بروی دریاها خشت      بنیزار شدم ز بت پرستان کنشت  
خیام که گفت دوزخی خواهد بود      که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

## رباعی شماره ۲۲

ترکیب پیاله ای که در هم پیوست      بشکستن آن روانمیدارد دست  
چندین سرو پای نازنین از سرو دست      از مهر که پیوست و به کین که شکست

## رباعی شماره ۲۳

ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است      روشاد بزنی اگر چه بر تو تسمی است  
با اهل خرد باش که اصل تن تو      کردی و نسیمی و غباری و دمی است

## رباعی شماره ۲۴

چون ابر به نور و رخ لاله بست  
بر خیز و بجام باده کن غم دست  
کاین سبزه که امروز تماشا که توست  
فردا همه از خاک تو بر خواهد رست



## رباعی شماره ۲۵

چون بلبل مست راه در بستان یافت      روی گل و جام باده را خندان یافت  
آمد به زبان حال در گوشم گفت      دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

## رباعی شماره ۲۶

چون چرخ بگام یک خردمند نکشت      خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت  
چون باید مرد و آرزو ما همه هشت      چه مور خرد بگور و چه کرک بدشت

## رباعی شماره ۲۷

چون لاله به نوروز قبح کیر بدست      بالاله رخی اگر تو را فرصت هست  
می نوش به خرمی که این چرخ کهن      نگاه تو را چو خاک گرداند پست

## رباعی شماره ۲۸

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست      نتوان به امید شک همه عمر نشست  
هان تا نهیم جام می از کف دست      در بی خبری مرد چه شیار و چه مست

## رباعی شماره ۲۹

چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست      چون هست بهر چه هست نقصان و شکست  
انکار که هر چه هست در عالم نیست      پندار که هر چه نیست در عالم هست

## رباعی شماره ۳۰

خانگی که به زیرپای هرنادانی است      کفِ صنعتی و چهرهٔ جانانی است  
هر خشت که برگنکرهٔ ایوانی است      انگشت وزیر یا سرسلطانی است

## رباعی شماره ۳۱

دارنده چو ترکیب طبایع آراست      از بهر چه او کندش اندر کم و کاست  
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود      ورنیک نیاید این صور عیب کراست

## رباعی شماره ۳۲

در پرده اسرار کسی راز نه نیست      زین تعبیه جان بهچکس آگه نیست  
بزد دل خاک بیچ منکر که نیست      می خور که چنین فسانه ماکوته نیست



## رباعی شماره ۳۳

در خواب بدم مرا خردمندی گفت      کاز خواب کسی را گل شادی نشکفت  
کاری چه کنی که با اجل باشد جفت؟      می خور که به زیر خاک می باید خفت

## رباعی شماره ۳۴

در دایره ای که آمد و رفتن ماست      اورا نه بدایت نه نہایت پیدا است  
کس می زند می در این معنی راست      کاین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

## رباعی شماره ۳۵

در فصل بهار اگر بتی حور سرشت      یک ساغرمی دهد مرا بر لب کشت  
هر چند به نزد عامه این باشد زشت      سگ به ز من است اگر برم نام بهشت

## رباعی شماره ۳۶

دریاب که از روح جدا خواهی رفت      در پرده اسرار فنا خواهی رفت  
می نوش ندانی از کجا آمده ای      خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

## رباعی شماره ۳۷

ساقی گل و سبزه بس طربناک شده ست      دریاب که هفته دگر خاک شده ست  
می نوش و گلی بچین که تاد نگری      گل خاک شده ست و سبزه خاناک شده ست

## رباعی شماره ۳۸

عمر بست مرا تیره و کاریست نه راست      محنت همه افزوده و راحت کم و کاست  
شکر ایندرا که آنچه اسباب بلاست      مار از کس دگر نمیاید خواست

## رباعی شماره ۳۹

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت      بایک دوسه اہل و لعبتی حور سرشت  
پیش آرقح کہ بادہ نوشان صبح      آسودہ زمجد و فارغ ز کشت

## رباعی شماره ۴۰

کر شاخ بقازنج بخت رست است      و بر تن تو عمر لباسی چست است  
در خیمه تن که سایبانی ست ترا      مان تکیه مکن که چار منخش ست است



## رباعی شماره ۴۱

کونندگان بهشت با حور خوش است      من میگویم که آب انگور خوش است  
این تقد بکیر و دست از آن نیه دار      کاوازد بل شنیدن از دور خوش است

## رباعی شماره ۴۲

کویند مرا که دوزخی باشد مست      قولیست خلاف دل در آن توان بست  
کر عاشق و میخواره بدوزخ باشند      فردا بینی بهشت همچون کف دست

## رباعی شماره ۴۳

من بیچ ندانم که مرا آنکه سرشت  
از اهل بهشت کرد یاد و زخ زشت  
جامی و بتی و بر بطنی بر لب کشت  
این حرسه مراقده و ترانیه بهشت

## رباعی شماره ۴۴

مہتاب بہ نور دامن شب بشکافت      می نوش دمی بہتر از این نتوان یافت  
خوش باش و میندیش کہ مہتاب بسی      اندر سرخاک یک بہ یک خواہد تافت

## رباعی شماره ۴۵

می خوردن و شاد بودن آیین نیست      فارغ بودن ز کفر و دین دین نیست  
گفتم به عروس و هرکامین تو چیست      گفتا دل خرم تو کامین نیست

## رباعی شماره ۴۶

می لعل مذا بست و صراحی کان است      جسم است پیاله و شرابش جان است  
آن جام بلورین که زمی خندان است      اشکی است که خون دل درو پنهان است

## رباعی شماره ۴۷

می‌نوش که عمر جاودانی اینست      خود حاصلت از دور جوانی اینست  
هنگام گل و باد و یاران سرمست      خوش باش دمی که زندگانی اینست

## رباعی شماره ۴۸

نیکي و بدی که در نهاد بشر است      شادی و غمی که در قضا و قدر است  
با چرخ مکن حواله کا ندر ره عقل      چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است



## رباعی شماره ۴۹

در هر دشتی که لاله زاری بوده ست      از سرخی خون شریاری بوده ست  
هر شاخ بفتحه کز زمین میروید      خالی است که بر رخ مکاری بوده ست

## رباعی شماره ۵۰

هر ذره که در خاک زمینی بوده است      پیش از من و تو تاج و تکیلی بوده است  
کرد از رخ نازنین به آرم نشان      کانه رخ خوب نازنینی بوده است

## رباعی شماره ۵۱

هر سبزه که بر کنار جوی رسته است      کوئی ز لب فرشته خوبی رسته است  
پایر سر سبزه تابه خواری نهی      کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

## رباعی شماره ۵۲

یک جرعه می ز ملک کا ووس به است      از تخت قباد و ملکت طوس به است  
هر ناله که رندی به سحرگاه زند      از طاعت زاهدان سالوس به است

## رباعی شماره ۵۳

چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ      یمانه چو شود چه بغداد و چه بلخ  
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی      از سلخ به غمه آید از غره به سلخ

## رباعی شماره ۵۴

آنانکه محیط فضل و آداب شدند      در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند برون      گفتند فغانه ای و در خواب شدند

## رباعی شماره ۵۵

آن را که به صحرای علل تاخته اند      بی او همه کارها سپرداخته اند  
امروز بهانه ای در انداخته اند      فردا همه آن بود که در ساخته اند

## رباعی شماره ۵۶

آنها که کهن شدند و اینها که نوند  
هر کس براد خویش یک تک بدوند  
این کهنه جهان بکس نماند باقی  
رفتند و رویم دیگر آیند و روند



## رباعی شماره ۵۷

آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد      بس دایم که او بر دل غمناک نهاد  
بسیار لب چو لعل و زلفین چو مشک      در طبل زمین و حق خاک نهاد

## رباعی شماره ۵۸

آرندگی و دیگری برماند  
بر هیچ کسی راز همی نماند  
ما را از قضا جز این قدر نمایند  
پیمانه عمر ما است می پیماند

## رباعی شماره ۵۹

اجرام که ساکنان این ایوانند      اسباب تردد و خردمندانند  
هان تا سر رشته خرد کم نکنی      کافران که مدبرند سرگردانند

## رباعی شماره ۶۰

از آید نم نبود کردون را سود      وز رفتن من جلال و جاهش نفوذ  
وز بیج کسی نیرد و کوشم نشود      کاین آمدن و رفتنم از بهره بود

## رباعی شماره ۱۶

از رنج کشیدن آدمی حر کردد      قطره چو کشد جس صدف در کردد  
کر مال مانند سرباناد بجای      پیانه چو شد تپی دگر پر کردد

## رباعی شماره ۲۷

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد      وز دست اجل بسی جگرها خون شد  
کس نمد از آن جهان که پرسم از وی      کا حوال مسافران دنیا چون شد

## رباعی شماره ۶۳

افسوس که نامہ جوانی طی شد      و آن تازہ بہار زندگانی دی شد  
آن مرغ طرب کہ نام او بود شباب      افسوس ندانم کہ کی آمد کی شد

## رباعی شماره ۴۷

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود      فی نام زماونی نشان خواهد بود  
زین پیش نبودیم و بند بیچ خلل      زین پس چون باشیم همان خواهد بود



## رباعی شماره ۵۶

این عقل که در ره سعادت پوید      روزی صدمبار خود ترا می گوید  
دریاب تو این یکدم وقت که نئی      آن تره که بدرونند و دیگر روید

## رباعی شماره ۶۶

این قافله عمر عجب میگذرد      دریاب دمی که با طرب میگذرد  
ساقی غم فردای حریفان چه خوری      پیش آریاله راکه شب میگذرد

## رباعی شماره ۶۷

بر پشت من از زمانه تو میاید      وز من همه کار ناگو میاید  
جان عزم رحیل کرد و گفتم برو      گفتا چکنم خانه فرو میاید

## رباعی شماره ۸۶

بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد      وز خوردن آدمی زمین سیر نشد  
مغرور بدانی که نخورده ست ترا      تعجیل مکن هم بخورد و دیر نشد

## رباعی شماره ۹۶

بر چشم تو عالم ارچه می آرained  
مگر ای بدان که عاقلان نگرained  
بسیار چو توروند و بسیار آیند  
بربای نصیب خویش کت برained

## رباعی شماره ۷۰

بر من قلم قضا چو بی من راند  
پس نیک و بدش ز من چرا میدانند  
دی بی من و امروز خودی بی من و تو  
فردا به چه حتم به داور خوانند

## رباعی شماره ۷۱

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد      چند از پی هر زشت و نگو خواهی شد  
کر چشمه زمزمی و کر آب حیات      آخر به دل خاک فرو خواهی شد

## رباعی شماره ۷۲

تاراه قلندری نویی نشود      رخساره بخون دل نشویی نشود  
سوداچه پزی تاکه چود لسونختان      آزاد به ترک خود نکویی نشود



## رباعی شماره ۷۳

تازهره و مه در آسمان گشت پدید  
بهرتر ز می ناب کسی بیچ ندید  
من در عجم ز می فروشان کایشان  
به زانکه فروشنده چه خواهند خرید

## رباعی شماره ۷۴

چون روزی و عمریش و کم نتوان کرد      دل را به کم و بیش درم نتوان کرد  
کار من و تو چنانکه رای من و تست      از موم بدست خویش هم نتوان کرد

## رباعی شماره ۷۵

حی کہ بقدرت سرورومی سازد      ہموارہ ہم اوکارعدومی سازد  
گویند قراہ کر مسلمان نبود      اوراتوچہ کوئی کہ کدومی سازد

## رباعی شماره ۷۶

در دهر چو آواز گل تازه دهند      فرمای بتاکه می به اندازه دهند  
از حور و قصور و ز بهشت و دوزخ      فارغ نشین که آن هر آوازه دهند

## رباعی شماره ۷۷

در دهر هر آن که نیم نانی دارد      از بهر نشست آشیانی دارد  
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی      کوشاد بزمی که خوش جهانی دارد

## رباعی شماره ۷۸

دهقان قصابی چو ماکشت و درود      غم خوردن بیهوده نمیدارد سود  
پرکن قرح می به کفم دهنه زود      تاباز خورم که بود نیاهمه بود

## رباعی شماره ۷۹

روزی ست خوش و هوانه کرم است و نه سرد  
ابر از رخ گلزار همی شوید کرد  
بلبل به زبان حال خود با گل زرد  
فریاد همی کند که می باید خورد

## رباعی شماره ۸۰

زبان پیش که بر سرت شیخون آرند      فرمای که تاباده گلگون آرند  
توزرنئی اسی غافل نادان که ترا      در خاک نهند و باز بیرون آرند



## رباعی شماره ۸۱

عمرت تا کی به خود پرستی گذرد      یاد پی نستی و مستی گذرد  
می نوش که عمریکه اجل در پی اوست      آن به که به خواب یابہ مستی گذرد

## رباعی شماره ۸۲

کس مثل اسرار اجل را نکشاد      کس یک قدم از دایره بیرون ننهاد  
من می نگرم ز بندی تا اساد      عجز است به دست هر که از مادر زاد

## رباعی شماره ۸۳

کم کن طمع از جهان و می زی خرسند      از نیک و بد زمانه بکسل پیوند  
می دگف و زلف دلبری گیر که زود      هم بگذرد و نماند این روزی چند

## رباعی شماره ۸۴

کر چه غم و رنج من درازی دارد      عیش و طرب تو سرفرازی دارد  
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک      در پرده هزار گونه بازی دارد

## رباعی شماره ۸۵

کردون ز زمین بیچ گلی برنارد      کش نشکند و هم به زمین نپارد  
کر ابر چو آب خاک را برودارد      تا حشر همه خون عزیزان بارد

## رباعی شماره ۸۶

کریک نفست ز زندگانی گذرد      مگذار که جز به شادمانی گذرد  
هشار که سرمایه سودای جهان      عمرست چنان کش گذرانی گذرد

## رباعی شماره ۸۷

کونند بهشت و حورصین خواهد بود      آنجامی و شیر و انگبین خواهد بود  
کرمای و معشوق کزیدیم چه باک      چون عاقبت کار چنین خواهد بود

## رباعی شماره ۸۸

کویند بهشت و حور و کوثر باشد      جوی می و شیر و شهد و شکر باشد  
پرکن قح باده و بردستم نه      تقدی ز هزار نیه خوشتر باشد



## رباعی شماره ۸۹

کویند هر آن کسان که با پرهنیزند      ز انسان که بمیزند چنان بر خنیزند  
بابامی و معشوقه از آنیم دمام      باشد که به حشرمان چنان انگیزند

## رباعی شماره ۹۰

می‌خور که ز دل کثرت و قلت ببرد      و اندیشه همتاد و دولت ببرد  
پرهیز کن ز کیمیایی که از او      یک جرعه خوری خوار علت ببرد

## رباعی شماره ۹۱

هر راز که اندر دل دانا باشد      باید که نهفته تر ز علقا باشد  
کاندر صدف از نهنگی گردد در      آن قطره که راز دل دریا باشد

## رباعی شماره ۹۲

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد      بالای بتشه در چمن خم گیرد  
انصاف مرا ز غنچه خوش می آید      کودامن خویشتن فراهم گیرد

## رباعی شماره ۹۳

هرگز دل من ز علم محروم نشد      کم ماند ز اسرار که معلوم نشد  
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز      معلوم شد که هیچ معلوم نشد

## رباعی شماره ۹۴

هم دانه امید به خرمن ماند      هم باغ و سرای بی تو و من ماند  
سیم و زر خویش از درمی تابجوی      باد و ست بنور گرنه بدشمن ماند

## رباعی شماره ۹۵

یاران موافق همه از دست شدند      در پای اجل یکان یکان پست شدند  
خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر      دوری دوسه پیشتر ز ماست شدند

## رباعی شماره ۹۶

یک جام شراب صد دل و دین ارزد      یک جرعه می مملکت چین ارزد  
جز باده لعل نیست در روی زمین      تلخی که هزار جان شیرین ارزد



## رباعی شماره ۹۷

یک قطره آب بود بادریاشد      یک ذره خاک بازین یکتاشد  
آمد شدن تواند رین عالم چیست      آمد کسی پدید و ناپیداشد

## رباعی شماره ۹۸

یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد      از کوزه شکسته ای دمی آبی سرد  
مأمور کم از خودی چرا باید بود      یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

## رباعی شماره ۹۹

آن لعل در آئینه ساده ببار      و آن محرم و مونس هر آزاده ببار  
چون میدانی که مدت عالم خاک      باد است که زود بگذرد باده ببار

## رباعی شماره ۱۰۰

از بودنی ایدوست چه داری تیار      وز فکرت بهوده دل و جان افکار  
خرم بزی و جهان بشادی گذران      تدبیر نه باتو کرده اند اول کار

## رباعی شماره ۱۰۱

افلاک که جز غم نفرایند و کر      نهند بجا تا نریایند و کر  
نآمدگان اگر بدانند که ما      از دهر چه میکشیم نایند و کر

## رباعی شماره ۱۰۲

ای دل غم این جهان فرسوده مخور      بیهوده نئی غان بیهوده مخور  
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید      خوش باش غم بوده و نابوده مخور

## رباعی شماره ۱۰۳

ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر  
باغ طربت به سبزه آراسته گیر  
و آنگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم  
بنشته و باد ابر خاسته گیر

## رباعی شماره ۱۰۴

این ابل قبور خاک کشتند و غبار  
هر ذره ز هر ذره گرفتند کنار  
آه این چه شراب است که تار و شمار  
نیخود شده و بی خبرند از همه کار



## رباعی شماره ۱۰۵

خشت سرخم ز ملک جم خوشتر      بوی قدح از غذای مریم خوشتر  
آه سحری ز سینه خماری      از ناله بوسعید و ادهم خوشتر

## رباعی شماره ۱۰۶

در دایره سپر ناپیدا غور      جامی ست که جمله را چشاند بدور  
نوبت چوبه دور تو رسد آه مکن      می نوش به خوشدلی که دور است نه جور

## رباعی شماره ۱۰۷

دی کوزه گری بیدم اندر بازار      برپاره کلی لکدهی زد بسیار  
و آن گل بزبان حال با او می گفت      من بهچو تو بوده ام مرا نیکو دار

## رباعی شماره ۱۰۸

ز آن می که حیات جاودانیت بخور      سرمایه لذت جوانی است بخور  
سوزنده چو آتش است لیکن غم را      سازنده چو آب زندگانی است بخور

## رباعی شماره ۱۰۹

کرباده خوری تو با خردمندان خور      یابا صنی لاله رخی خندان خور  
بسیار مخور و رد مکن فاش مساز      اندک خور و که گاه خور و پنهان خور

## رباعی شماره ۱۱۰

وقت سحر است خنیرای طرفه پسر      پر بادۀ لعل کن بلورین ساغر  
کاین یکدم عاریت در این کنج فنا      بسیار بجویی و نیایی دیگر

## رباعی شماره ۱۱۱

از جمله رفیقان این راه دراز      باز آمده کیست تا با گوید باز  
پس بر سر این دورا هم آزون نیاز      تا هیچ نمائی که نمی آبی باز

## رباعی شماره ۱۱۲

ای سپر خردمند پیکه تر بر خنیر      و آن کو دک خاکبیر را بنگر تیر  
پندش ده کو که نرم نمک می بیز      مغز سر کیقباد و چشم پرویز



## رباعی شماره ۱۱۳

وقت سحر است خیرای ماه ناز      نمک نمک باده خور و چنگ نواز  
کانه که بجایند نایند بسی      و آنه که شدند کس نمید باز

## رباعی شماره ۱۱۴

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس      در پیش نهاده کله کیواوس  
با کله همی گفت که افسوس افسوس      کو بانگ جرسها و کجا ناله کوس

## رباعی شماره ۱۱۵

جامی است که عقل آفرین منیزندش      صد بوسه ز مهر بر جبین منیزندش  
این کوزه کرده هرچنین جام لطیف      می سازد و باز بر زمین منیزندش

## رباعی شماره ۱۱۶

خیام اگر زباده مستی خوش باش      بامهرخی اگر نشستی خوش باش  
چون عاقبت کار جهان نیستی است      امکار که نیستی چو هستی خوش باش

## رباعی شماره ۱۱۷

در کار که کوزه گری رفتم دوش      دیدم دو خزار کوزه گویا و خموش  
ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش      کو کوزه کرد و کوزه خرو کوزه فروش

## رباعی شماره ۱۱۸

ایام زمانه از کسی دارد تنگ      کو در غم ایام نشیند و تنگ  
می خور تو در آبکینه باناله چنگ      زان پیش که آبکینه آید بر سنگ

## رباعی شماره ۱۱۹

از جرم گل سیاه تا اوج زحل      کردم همه مشکلات کلی راحل  
بکشادم بندای مشکل به حیل      هر بند کشاده شد به جز بند اجل

## رباعی شماره ۱۲۰

باسروقدی تازه تر از خرمن گل      از دست منہ جام می و دامن گل  
زان پیش که ناکه شود از باد اجل      سیرا بن عمر ما چو سیرا بن گل



## رباعی شماره ۱۲۱

ای دوست بیتا غم فردا نخوریم      وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم  
فردا که ازین دیر فدا گذریم      با هفت هزار سالگان سر بسریم

## رباعی شماره ۱۲۲

این چرخ فلک که مادر او حیرانیم      فانوس خیال از او مثالی دانیم  
خورشید چراغ دان و عالم فانوس      ما چون صوریم کاندراو حیرانیم

## رباعی شماره ۱۲۳

بر خنیز خواب تا شربابی بخوریم      زان پیش که از زمانه تابی بخوریم  
کاین چرخ ستیزه روی ناکه روزی      چندان نهد زمان که آبی بخوریم

## رباعی شماره ۱۲۴

بر خنیرم و غزم باده ناب کنم      رنگ رخ خود به رنگ عناب کنم  
این عقل فضول پیشه رامشی می      بر روی زخم چنانکه در خواب کنم

## رباعی شماره ۱۲۵

بر مفرش خاک خفتگان می بینم      در زیرین نهفتگان می بینم  
چندانکه به صحرای عدم میگردم      ناآمدگان و رفتهگان می بینم

## رباعی شماره ۱۲۶

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم      در دهر چه صد ساله چه یک روزه شویم  
درده تو بکاسه می از آن پیش که ما      در کار که کوزه کران کوزه شویم

## رباعی شماره ۱۲۷

چون نیست مقام مادر این دهر مقیم      پس بی می و معشوق خطائست عظیم  
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم      چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

## رباعی شماره ۱۲۸

خورشید به کل نهفت می توانم      واسر از زمانه گفت می توانم  
از بحر تفکرم بر آورد خرد      دری که ز بیم سفت می توانم



## رباعی شماره ۱۲۹

دشمن به غلط گفت که من فلفیم  
ایزد داند که آنچه او گفت نیم  
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام  
آخر کم از آنکه من بدانم که کیم

## رباعی شماره ۱۳۰

مائیم که اصل شادی و کان غنیم  
سرمایه دادیم و نهادستیم  
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم  
آئینه زنک خورده و جام جمیم

## رباعی شماره ۱۳۱

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم      یا از غم رسوایی و مستی نخورم  
من می ز برای خوشدلی میخوردم      اکنون که تو بردم نشستی نخورم

## رباعی شماره ۱۳۲

من بی می ناب زیستن توانم      بی باده کشید بارتن توانم  
من بنده آن دم که ساقی گوید      یک جام دگر بگیرد من توانم

## رباعی شماره ۱۳۳

هر یک چندی یکی بر آید که منم      با نعمت و با سیم و زر آید که منم  
چون کارک او نظام کسیر روزی      ناکه اجل از کمین بر آید که منم

## رباعی شماره ۱۳۴

یک چنبد کودکی با ستاد شدیم      یک چنبد استادی خود شاد شدیم  
پایان سخن شو که مارا چه رسید      از خاک در آیدیم و برباد شدیم

## رباعی شماره ۱۳۵

یک روز ز بند عالم آزاد نیم      یک دزدن از وجود خود شاد نیم  
ساکردی روزگار کردم بسیار      در کار جهان هنوز استاد نیم

## رباعی شماره ۱۳۶

از دی که گذشت بیچ از ویاد مکن      فردا که نیامده ست فریاد مکن  
برنامه و گذشته بنیاد مکن      حالی خوش باش و عمر برباد مکن



## رباعی شماره ۱۳۷

ای دیده اگر کورنئی کوربین  
وین عالم پر فتنه و پر شوربین  
شاهان و سمران و سروران زیر گنبد  
روهای چومه دردین موربین

## رباعی شماره ۱۳۸

بر خنیر و مخور غم جهان گذران      بنشین و دمی به شادمانی گذران  
در طبع جهان اگر وفایی بودی      نوبت تو خود نیامدی از دگران

## رباعی شماره ۱۳۹

چون حاصل آدمی در این شورستان      جز خوردن غصه نیست تاکندن جان  
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت      و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

## رباعی شماره ۱۴۰

رفتم که در این منزل بیداد بدن      در دست نخواهد بر خنک از باد بدن  
آن را بید به مرگ من شاد بدن      کز دست اجل تواند آزاد بدن

## رباعی شماره ۱۴۱

رندی دیدم نشسته بر خاک زمین      نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین  
نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین      اندر دو جهان کرا بود زهره این

## رباعی شماره ۱۴۲

قلع به یک استخوان چو کرکس بودن      به زآن که طفیل خوان ناکس بودن  
بانان جوین خویش حاکم به است      کالوده و پالوده هر خس بودن

## رباعی شماره ۱۴۳

قومی مسکنند اندر ره دین      قومی به گمان فدا ده در راه یقین  
میترسم از آن که بانگ آید روزی      کای بیخبران راه نه آنست و نه این

## رباعی شماره ۱۴۴

کاویت در آسمان و نامش پروین      یک گاو دگر نهفته در زیر زمین  
چشم خردت باز کن از روی یقین      زیر و زبر دو کاوشی خربین



## رباعی شماره ۱۴۵

کبر بر فلکم دست بدی چون یزدان      برداشتی من این فلک راز میان  
از نو فلکی دگر چنان ساختمی      کازاده بجام دل رسیدی آسان

## رباعی شماره ۱۴۶

میشو سخن از زمانه ساز آمدگان      می خواه مروق به طراز آمدگان  
رفتند یکان یکان فراز آمدگان      کس می ندید نشان ز باز آمدگان

## رباعی شماره ۱۴۷

می خوردن و کرد نیکوان گردیدن      به زانکه بزرق زاهدی ورزیدن  
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود      پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

## رباعی شماره ۱۴۸

توان دل شاد را به غم فرسودن      وقت خوش خود بسنگ محنت سودن  
کس غیب چه داند که چه خواهد بودن      می باید و معشوق و به کام آسودن

## رباعی شماره ۱۴۹

آن قصر که با چرخ، بمنیزد پهلوی      برد که آن شهان نهادندی رو  
دیدیم که برگنکرده اش فاخته ای      بنشته، همی گفت که کولو کولو

## رباعی شماره ۱۵۰

از آمدن و رفتن ما سودی کو      وز تار امید عمر ما پودی کو  
چندین سرو پای نازنینان جهان      می سوزد و خاک می شود دودی کو

## رباعی شماره ۱۵۱

از تن چو برفت جان پاک من و تو      خشی دو نهند بر مغاک من و تو  
و آگاه برای خشت کور و کران      در کالبدی کشد خاک من و تو

## رباعی شماره ۱۵۲

می‌خور که فلک بهر هلاک من و تو      قصدی دارد بجان پاک من و تو  
در سبزه نشین و می‌روشن میخور      کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو



## رباعی شماره ۱۵۳

از هر چه بجرمی است کوتاهی به      می هم ز کف بتان خرگاہی به  
مستی و قلندری و کمراہی به      یک جرعه می زماہ تماہی به

## رباعی شماره ۱۵۴

بگم ز صبا دامن گل چاک شده      بلبل ز جمال گل طربناک شده  
در سایه گل نشین که بسیار این گل      در خاک فرو ریزد و ما خاک شده

## رباعی شماره ۱۵۵

تا کی غم آن خورم که دارم یانه      وین عمر به خوشدلی گذارم یانه  
پر کن قدح باده که معلوم نیست      کاین دم که فرو برم بر آرم یانه

## رباعی شماره ۱۵۶

یک جرعه می کهن ز ملکی نوبه      وز هرچه نه می طریق بیرون ثوبه  
در دست به از تخت فریدون صدار      خشت سر خم ز ملک کینخرو به

## رباعی شماره ۱۵۷

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی      معذوری اگر در طلبش میکوشی  
باقی همه رایگان نیز دهنده شدار      تا عمر کرانه باده ان نفروشی

## رباعی شماره ۱۵۸

از آمدن بهار و از رفتن دی      اوراق وجود ما ہی کرد دطی  
می خور! نخور! ندوده که فرمود حکیم      غمهای جهان چو زهر و تریاقش می

## رباعی شماره ۱۵۹

از کوزه گری کوزه خریدم باری      آن کوزه سخن گفت ز هراسراری  
شاهی بودم که جام زرینم بود      اکنون شده ام کوزه هر خاری

## رباعی شماره ۱۶۰

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی      وز هفت و چهار دایم اندر تنفی  
می خور که هزار بار بیشتر گفتم      باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی



## رباعی شماره ۱۶۱

ایدل توبه اسرار معانر سی      در نکته زیر کان دانا نر سی  
اینجا به می لعل بهشتی می ساز      کانا که بهشت است رسی یا نر سی

## رباعی شماره ۱۶۲

ای دوست حقیقت شنواز من سخنی      باده لعل باش و باسیم تنی  
کانکس که جهان کرد فراغت دارد      از سبت چون تویی وریش چومنی

## رباعی شماره ۱۶۳

ای کاش که جای آرمیدن بودی      یا این ره دور را رسیدن بودی  
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک      چون سبزه امید بردمیدن بودی

## رباعی شماره ۱۶۴

برسنگ زدم دوش بوی کاشی      سرمست بدم که کردم این عیاشی  
با من به زبان حال می گفت بو      من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

## رباعی شماره ۱۶۵

بر شاخ امید اگر بری یافتی      هم رشته خویش را سری یافتی  
تا چند ز تگنای زندان وجود      ای کاش سوی عدم دری یافتی

## رباعی شماره ۱۶۰

بر کیر پیاله و سبوی دجوی      فارغ نشین بکشتزار و لب جوی  
بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی      صدمبار پیاله کرد و صدمبار سبوی

## رباعی شماره ۱۶۷

پیری دیدم به خانه خناری      گفتم کنی ز رفعتان اخباری  
گفتمی خور که همچو بسیاری      رفتند و خبر باز نیامد باری

## رباعی شماره ۱۶۸

تا چند حدیث پنج و چارای ساقی      مثل چه یکی چه صد هزارای ساقی  
خاکیم همه چنک بسازای ساقی      بادیم همه باده بیارای ساقی



## رباعی شماره ۱۶۹

چندان که محاکمه کنم هر سویی      در باغ روان است ز کوثر جویی  
صحرا چو بهشت است ز کوثر کم کوی      بنشین به بهشت با بهشتی روی

## رباعی شماره ۱۷۰

خوش باش که پخته اند سودای تودی      فارغ شده اند از تمنای تودی  
قصه چه کنم که به تقاضای تودی      دادند قرار کار فردای تودی

## رباعی شماره ۱۷۱

در کار که کوزه گری کردم رای      در پایه چرخ دیدم استاد پای  
میکرد دلیر کوزه رادسته و سر      از کله پادشاه و از دست گدای

## رباعی شماره ۱۷۲

در کوش و دم گفت فلک پنهانی      حکمی که قضا بود ز من میدانی  
در گردش خویش اگر مرادست بدی      خود را برماندی ز سرگردانی

## رباعی شماره ۱۷۳

زان کوزه می که نیست دوی ضرری      پرکن قدحی بنخور بمن ده دگری  
زان پیشترای صنم که در هکندی      خاک من و تو کوزه کند کوزه گری

## رباعی شماره ۱۷۴

گر آمدنم بخود بدی نامدی      ورنیز شدن بمن بدی کی شدمی  
به زان نبدی که اندر این دیر خراب      نه آمدی نه شدمی نه بدی

## رباعی شماره ۱۷۵

کردست دهم ز مغز کندم نانی      وز می دو منی ز کو سفندی رانی  
بالاله رخی و گوشه بستانی      عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

## رباعی شماره ۱۷۶

کر کار فلک به عدل رنجیده بدی      احوال فلک جمله پسندیده بدی  
در عدل بدی بکار باد کردون      کی خاطر اہل فضل رنجیده بدی



## رباعی شماره ۱۷۷

هان کوزه کراپای اگر هشیاری      تاخذ کنی بر گل مردم خواری  
انگشت فریدون و کف کینخسرو      بر چرخ نهاده ای چه می پنداری

## رباعی شماره ۱۷۸

ہنگام صبح ای صنم فرخ پی      بر ساز ترانہ ای و پیش آور می  
کاکلند بجاک صد هزاران جم و کی      این آمدن تیرمہ و رفتن دی